



جلوه‌های «مکتب اعتراض» در شعر حکیم نزاری قهستانی

احمد ذاکری^۱

علی ذاکری^۲

چکیده

«مکتب اعتراض» کدام است؟ در این گفتار بازتاب ناخشنودی شاعر از وضع موجود جامعه‌ی خود و مبارزه فرهنگی او را در شعرش «مکتب اعتراض» نام نهاده‌ایم. شعر زاییده‌ی احساس و پرورده‌ی تخیل نیرومند است. زاویه‌ی دید شاعر هنرمند و متعهد نسبت به آنچه در پیرامونش می‌گذرد با دیگران فرق می‌کند. احساس لطیف شاعری که بار رسالت فرهنگی را بر دوش می‌کشد، ستم و کژتابی‌های اجتماعی را بر نمی‌تابد، آنگاه دهان به اعتراض می‌گشاید. بر بیدادگران می‌تازد. ریا و تزویر سالوسیان را افشا می‌کند. به بیدارگری و آگاهی عوام می‌پردازد.

بنابراین در تحلیل جامعه‌شناختی آثار بزرگان ادب فارسی «اعتراض» جایگاهی ویژه دارد. در این مقاله که به روش کتابخانه‌ای نگاشته شد، نگارندگان به بررسی چهار موضوع اصلی «مکتب اعتراض» در شعر حکیم نزاری پرداخته‌اند.

کلیدواژه: شعر، اعتراض، ستم‌ستیزی، سالوس‌سوزی، بیدارگری



درآمد

اعتراض چیست؟ اعتراض در ادب و شعر فارسی بازتاب فریاد و ناخشنودی شاعر از وضع موجود جامعه در شعر اوست. می‌دانیم که احساس یکی از سه بن مایه‌ی شعر به شمار می‌آید. اگر شعر را زاینده‌ی احساس و پرورده‌ی خیال در گهواره‌ی زبانی تازه بدانیم و آهنگ را نتیجه‌ی چینش موسیقایی واژگان، پس شاعری نیازمند احساس و تخیل نیرومند در زبانی نو خواهد بود. احساس شاعر هنرمند و مردمی و نگرش او نسبت به آنچه در دوروبرش می‌گذرد با دیگران تفاوت دارد، بنابراین احساس لطیف شاعری که در جامعه‌ی خود ناسازی و کژتابی‌های اجتماعی را در می‌یابد سازگاری با هر ناسازی را بر نمی‌تابد، ناگزیر واکنش و بازتاب او در برابر تباهی‌ها اعتراض را که فریاد آگانه و دردمندانه‌ی شاعر است به دنبال دارد. اعتراض شاعر که ابزاری برای مبارزه جز شعر و شعار ندارد گاه به زبان جدّ و گاه به زبان طنز و حتی هجو بیان می‌شود. اعتراض گونه‌هایی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱- «ستم‌ستیزی» به معنی اعتراض به نظام ددمشانه‌ی حکومتی و کارگزاران آن. ۲- «سالوس سوزی» به معنی اعتراض به خدای خوانان دروغین از قبیل: وَعَاظَ السَّلَاطِينَ زاهد و فقیه نمایان و همچنین صوفیان بی‌صفا ۳- «خرده‌گیری و رندی» به معنی اعتراض به کارگاه هستی از نوع: آسمان، دهر و حتی خدا. ۴- «بیدادگری» به معنی اعتراض به جهل و کوتاه‌اندیشی و خرافات‌زدگی.

شایسته‌ی یادآوری است، در این گفتار اعتراض و ناخرسندی شخصی که کاربرد اجتماعی و جامعه‌شناختی ندارد و از آن با عنوان «بث‌الشکوی» یاد می‌شود، جایگاهی ندارد. اعتراض هنگامی ارزش اجتماعی می‌یابد که شاعر دردهای مردم را بازتاب دهد.

پیشینه اعتراض در شعر و ادب فارسی:

سرایندگان نامدار و مردمی ادب فارسی هرگز رسالت ادبی خود را فراموش نکرده‌اند. با تیزبینی و هنرمندی ویژه‌ی ادیبان حکیم، به موشکافی و بیان مفاسد اجتماعی و دادخواهی از سوی مردم پرداخته‌اند. شوربختانه در گذشته پیوسته بیدادگری، تزویر و سالوس و عوام‌زدگی گریبانگیر جامعه‌ی ما بوده است. نخستین بار حکیم فردوسی توسی بود که درباره‌ی خون‌ریزی‌های ناروای دولت مردان از گلوی ایرج پسر فریدون فریاد برداشت که:

جهان خواستی یافتی خون مریز مکن با جهاندار یزدان ستیز
پسندی و همداستانی کنی که جان داری و جان بستانی کنی
(شاهنامه، دفتر یکم، ص ۱۲۰)

حکیم قبادیانی، آواره‌ی یُمگان درّه نیز همین پیام را در قصیده‌ای غرّاً به غزنین فرستاد:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بر کن توزین نهال و نه بشکن
خون به ناحق نهال کندن اویست دل ز نال خدای کندن بر کنی



گر نپسندی همی که خونت بریزند خون دگر کس چرا کنی تو به گردن
 (ناصرخسرو، دیوان، ص ۱۷۰)

مگر نبود که حکیم نظامی در مخزن الاسرار خود از زبان پیرزنی فرتوت که دامن سلطان سنجر را گرفت و او را مورد بازخواست قرار داد؛ یقه‌ی پادشاهان و کارگزاران ستمگر را گرفت؟ (نظامی، ص ۱۹-۳۱۶).
 مگر نه این بود که سعدی از زبان درویش مستجاب‌الدعوه در برابر حجاج بن یوسف، برای دولت مردان خون‌ریز آرزوی مرگ کرد تا مردم از شر آنان بیاسایند؟ (گلستان، ص ۶۷)

به خاطر آوریم درشت‌گویی سیف فرغانی را که با دلیری تمام مغولان مردم‌خوار را مورد خطاب قرار داد که:
 هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد
 آن کس که اسب داشت غبارش فرونشست گرد سم خران شما نیز بگذرد
 در مملکت چو غرّش شیران گذشت و رفت ای عوعوی سگان شما نیز بگذرد
 (سیف فرغانی، دیوان، ص ۲۱۸)

برای پیشینه‌ی سالوس سوزی نیز ادب فارسی کم ندارد سخنان برجسته و افشارگرانه‌ی ریاسوز را، به ویژه قلم و زبان عارفان پرده از کار منافقان و خداخوانان دروغین که اکثر آنها عملی نظام‌های ستم پیشه بوده‌اند، برداشته است. سخن پیر هرات را حلقه‌ی گوش دارم که: در ردّ کشف و کرامات فرمود: «به هوا پری مگسی باشی، به دریا روی خسی باشی، دل به دست آر تا کسی باشی»

(خواجه عبدالله انصاری، مناجات‌نامه، به نقل از سبک‌شناسی بهار، ص ۲۴۲)

در اینجا به چند نمونه‌ی کوتاه اشاره می‌کنیم:

زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش
 (فردوسی، دفتر ۸، ص ۴۱۹)

چون حکم فقیهان نبود جز که به رشوت بی‌رشوت هر یک ز شما خود فقهایید
 (ناصرخسرو، دیوان، ص ۱۷۰)

این یکی که زین دین و کفر رازورنگ و بوی وان دگر که فخرملک و ملک رازو ننگ و عار
 (سنایی غزنوی، دیوان)

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش‌علف
 (حافظ، دیوان، ص ۵۸۰)

می ده که شیخ و حافظ ومفتی ومحتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
 (حافظ، دیوان، ص ۳۹۰)



درباره ی «خرده‌گیری و رندی» بحث بر سر اعتراض به کارگاه هستی و وارد کردن نقص به نظام ان است. این موضوع از دو دیدگاه اجتماعی و فلسفی می‌تواند مورد بحث قرار گیرد و هریک نمونه‌هایی در ادب فارسی دارد. به گمان ما بی‌عدالتی و بی‌سامانی‌های اجتماعی این دیدگاه را پدید می‌آورد که کارگاه هستی از نظام احسن برخوردار نیست. کم نیست اعتراض بینوایان و ستم‌دیدگان از زبان عقلای مجانبین. نمونه‌ی این گونه اعتراض‌ها را در آثار عطار نیشابوری بسیار می‌توان یافت. مانند اعتراض مرد دیوانه‌نمایی که در سال قحطی در گورستان شهر نظاره‌گر دفن گرسنگان بود ناگزیر سر بر آسمان برداشت و خطاب به فرمان‌روای کارگاه هستی گفت: تو که نمی‌توانی به مردم نان بدهی برای چه آنها را می‌آفرینی؟! (عطار، منطق‌الطیر، ص ۱۸۵).

البته سراینده‌گان ما به دلیل مسلمان بودن و اعتقادات و یا ترس از عوام بیشتر زبان اعتراض به فلک، دهر و آسمان دراز کرده‌اند همچون:

دهر سیه کاسه‌ای‌ست ما همه مهمان او
بی‌نمکی تعبیه است در نمک‌خوان او
بر سر بازار دهر نقد جفا می‌رود
رسته‌ای از ننگری رسته‌ی خزلان او
(خاقانی، دیوان)

بنابراین کمتر کسی پیدا می‌شود مانند خیام اعتراض کند که:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست؟
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود؟
ور نیک نیامد این صور، عیب کراست؟
(خیام، ترانه‌ها، ص ۷۱)

در گونه‌ی چهارم از مکتب اعتراض یعنی «بیدادگری» مجال سخن فراخ می‌شود. اعتراض به عوام‌زدگان گاه با واژگان توهین‌آمیز همراه است. می‌دانیم که از دوره‌ی سلجوقیان به بعد، خردپروری و دانش‌پروری جای خود را به خرافات و بدعت‌گزاری‌های ناپسند می‌دهد. مغول و تیموری که پس از سلجوقیان در ایران حاکم شدند نیز مردمی بیابان‌گرد بودند و از آنان دانش‌پروری انتظار نمی‌رفت. بنابراین جامعه در تیرگی جهل فرو رفت و تباهی‌ها پدید آمد. این بخش را با دو بیت از جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهان پایان می‌بریم:

الحداری ای غافلان زین وحشت‌آباد الخدار
الفرار ای عاقلان زین دیو مردم‌الفرار
مهر را خفاش دشمن، شمع را پروانه خصم
جهل را در دست تیغ و عقل را در پای خار
(عبدالرزاق، دیوان، ص ۱۷۵)

بازتاب مکتب اعتراض در سروده‌های حکیم نزاری قهستانی

حکیم نزاری قهستانی (۶۴۵-۷۲۱) سراینده‌ی نامدار سده‌ی هفتم و هشتم هجری در یکی از تاریک‌ترین دوره‌های اجتماعی در ایران می‌زیست. دوران شرّ، فتنه، توفان حیرت و حجاب ظلمت به گفته خودش. حکیم با آن‌که همچون سعدی خود پیوسته به دربار مغولان بود ولی وابسته‌ی آنان نگردیده، آینه‌ی روزگار خود باقی



ماند. دوران ایلخانان مغول دوران فروپاشیدگی نظام یاسایی چنگیزی بوده است. هرج و مرج از هر جهت چه نظامی، چه فرهنگی و چه اقتصادی بر جامعه حاکم بوده، ناگزیر دیوانگی و ستمبارگی بر آن حاکم گشته است. با آنکه تاریخ، چنگیزخان را مردی وحشی و خون‌آشام معرفی می‌کند ولی در دوران حکومت او امنیت نسبی در جامعه‌ی تحت سلطه مغولان به وجود آمد اما دوره‌ی ایلخانان دوران ملوک‌الطوایفی، بی‌قانونی و نابسامانی در گوشه و کنار ایران بود. به ویژه هنگامی که میان ایلخانان هرگوشه از ایران اختلاف در می‌گرفت و به جان هم می‌افتادند، مردم نگون‌بخت گوشت دم شمشیر و دندان مردم‌خواران می‌شدند. حکیم نزاری در چنین جامعه‌ای زیست. بسیار رنج برد و درد کشید. درد آگاهی و بیداری بدترین دردهاست. بنابراین چاره را در پناه بردن به شراب جست‌شویه‌ای که در آغاز ناصر خسرو هم مذهب پیشین او پی می‌گرفت (سفرنامه، ص ۲).

دیوان آدمی صفت اند اهل روزگار
خود خاصه در زمانه‌ی ما آدمی کم است
هرجا که چند خربه فرس بر سوار شد
ره باز ده که مرکب صدر معظم است
(نزاری، دیوان، ص ۶۸۵)

موجزتر و بهتر از این که نزاری در دو بیت بالا سروده، نمی‌شود روزگار او را توصیف کرد. همان‌گونه که پیش‌تر انواع اعتراض را نام بردیم در این بخش به بازتاب آن انواع در دیوان حکیم نزاری می‌پردازیم.

۱- «ستم‌ستیزی»: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (سوره نحل، آیه ۹۰).

اصطلاح ستم‌ستیزی، ترکیبی حاصل مصدری و به معنی مبارزه کردن با بیدادگری به کار می‌رود. قرآن کریم بارها مردم را به عدالت، قسط و میزان فرامی‌خواند.

می‌دانیم که برترین اصل برای حکومت‌کنندگان اصل عدالت است. یک ضرب‌المثل مشهور می‌گوید «الْمَلِكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ». پادشاهی و حکومت با کفر می‌پاید ولی با ستم نمی‌پاید (حسین‌شاه، خزینه‌الامثال، ص ۱۸۱). حکیم نیز بارها بر این اصل پای می‌فشارد. او آبادانی را نتیجه‌ی عدل و ویرانی را محصول ستم می‌شمارد. باور دارد که حکومت فقط با عدالت پایدار می‌ماند و می‌سراید:

گنه از آسمان نهند عوام
قلّت آب و غله‌ی نایاب
نه به تقویم دان و نه به نجوم
نه بهر زیج است و نه به استرلاب
همه تأثیر عدل و ظلم بود
هرچه معموری است و هرچه خراب
سلطنت جز به عدل ممکن نیست
که میسر شود به هیچ اسباب
میرگو اعتبار کن از غیر
شاه گر روزگار خود دریاب
ظالمان با رعیت مظلوم
چون نه بر معدلت کنند خطاب



ایمنی و فراخی و نعمت نیست ممکن به گز مکن مهتاب
عدل و انصاف و راستی و بهی اندرین دور کس ندید به خواب
(دیوان، ص ۹-۱۳۸)

فرهنگ ایرانی بر این پایه استوار است که جور و ستم دولت‌مردان طبیعت را هم از راه عدل و طبیعی باز می‌دارد، در جایی که ظلم است زمین بر نمی‌دهد، باران به‌هنگام نمی‌بارد، شیر چهارپایان می‌خشکد، بیماری مرگامرگی روی می‌نماید. مرزبان‌نامه در حکایت بهرام‌گور و خرّه‌نامه، این روش سرشتینه‌ی جهان را در کالبد داستانکی لطیف به نمایش می‌گذارد (مرزبان‌نامه، ص ۹۵).

نزاری در ازهر و مزهر به وکالت از سوی ستمدیدگان جامعه برمی‌خیزد و سعدی‌وار با زبان پند و موعظه با ظالمان سخن می‌گوید گرچه می‌داند که:

با سیه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ
(سعدی، گلستان، ص ۹۳)

اما کار دیگری جز زبان‌آوری در برابر اهرمن‌خویان از دستش بر نمی‌آید. برای مردم دل می‌سوزاند پای یتیمان و بیوه‌زنان و پیران را به میان می‌کشد تا باشد که حسّ ترّحم کارگزاران سنگدل را برانگیزد. حکومتیان را به مدارا با مردم دعوت می‌کند. گاه هشدار می‌دهد و گاه بی‌باکانه تیغ زبان برمی‌کشد. آنچه در دل دارد در داستان بیداد «هللیل» به قلم می‌سپارد و می‌سراید:

چه افتادی نزاری آخر اینجا که باطن وانمودی ظاهر اینجا
خدای عزّ اسمه کامت برآورد به مردی در جهان نامت برآورد
چنان بستان ز ظالم داد مظلوم که آتش را نباشد دست بر موم
بدار آسوده دل رنجور تن را رعایت کن به واجب مرد و زن را
بر اطفال و یتیمان چون پدر باش ز حال تنگ حالان با خبر باش
نشاید کز تو کس رنجور باشد ز حقّ خویشان مهجور باشد
مکن بر خلق حاکم تندخو را ندامت هم ترا باشد هم او را
منه در مملکت قانون ناساز که آخر هم به بدنامی کشد باز
رعیت را مدار از خود دل آزار مگیر آسان ستیز عامه، زنه‌ار
چه سود از ضبط ملک و مال کردن رعیت رفته در گل تا به گردن
(دیوان، ص ۲۵۱، به نقل ازهر و مزهر)



در جای دیگر همین منظومه به داستان بیداد هلیل اشاره می‌کند، او را دیوانه‌ی مست و دیو بی‌ره لقب می‌دهد. چون گروهی سیه‌روز را بر دار کشیده و جمعی بینوا را از شهر رانده است (دیوان، ص ۹-۲۴۸، به نقل از ازهر و مزهر)

حکیم نزاری بسیار به قصاید موعظه‌آمیز سعدی توجه دارد. بر منبر وعظ برمی‌آید در حالی که برخلاف سعدی شخصیت منبری ندارد. انذار کردن و هشدار دادن، بیم نمودن از آخرت و آینده، از آه مظلومان پرهیز دادن، گور و مرگ را پیش چشم دولت‌مردان آوردن، از مال حرام برحذر داشتن، دعوت به بازگشت به دین و انسانیت شیوه‌ای است که نزاری به پیروی از سعدی در قصاید خود پیش گرفته است.

آخر ای عمر تلف کرده پی منصب و جاه	دیده بگشای که از چاه نیفتی در چاه
تیر آه سحر از ترکش دل بیرون کن	به ندامت که شدت همچون کمان پشت دو تاه
آنچه از خوردن آن دین تو را نقصان است	گر همه آب حیات است همی کن اکراه
خودنمایی مکن از عجب چو غنچه به قبا	سرفرازی مکن از کبر چو لاله به کلاه
آخرا امر قبای تو کفن خواهد بود	گو کله‌گوشه‌ی قدر تو بساید بر ماه
ای که بر مُلک سپاهی ز جهالت غره	نکند سود ترا روز اجل ملک و سپاه
حذر از ناوک آه دل مظلومان کن	زان که از جوشن جان می‌گذرد ناوک آه
تخم خیرات نکشتی بر پاداش مجوی	چون به کس داد ندادی ز کسی دادمخواه

(دیوان، ص ۳-۹۲)

ای کاش حکیم دل آگاه قهستان به جای سرودن منظومه‌ی [شراب‌نامه] با عنوان «دستورنامه» و ستایش دختر رز به قصاید تنبیهی خود ادامه می‌داد، زیرا او در این‌گونه قصاید مدافع حقوق اجتماع است نه در اندیشه‌ی خویشتن. گرچه به ندرت در منظومه‌ی دستورنامه گریزی هم به حقوق مردم و ستم ستمگران می‌زند.

چو شه بر خدم عیب جوید به قهر	بود عیش خدمتگزاران چو زهر
از آن پادشا ای برادر گریز	که خود کام و تند است و بد رام وتیز

(دیوان، ص ۲۴۳، به نقل از ادب‌نامه)

نزاری در قالب غزل نیز از ستم‌ستیزی و سالوس‌سوزی باز نمی‌ایستد روشی که بعدها حافظ از آن سودها برد. حسن ختام این بخش را به دو بیت از یک غزل سراسر تنبیهی حکیم بسنده می‌کنیم.

صدری معظّم است وامیری ممکن است	هر خربطی که بر دور کابی سواره شد
آری به اختلاف زمان از مدار چرخ	بسیار یک سواره امیر هزاره شد

(دیوان، ص ۱۱۰۸)



۲- سالوس سوزی: ... وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (سوره منافقون، آیه ۱)

ظاهر همه در مسجد و باطن به خرابات
مردان نپسندند که مردانه نباشد
(دیوان، ص ۱۰۸۳)

تزویر و ریا فرزندان خلف نفاق هستند. منافق چند چهره، ریاکار، دروغ‌گو و فریبکار خواهد بود. قرآن کریم بار منافقان را سرزنش می‌کند و جهنمی می‌خواند. در خرابی و تباهی نفاق همین قدر بس که قرآن سوره‌ای را به منافقان اختصاص داده است. خدای تعالی در پایان آیه نخستین از سوره ۶۳ منافقین را دروغ‌گو و مکار می‌نامد. منافق را در برابر مؤمن قرار می‌دهد، یعنی ایمان منافق قلبی نیست بلکه زبانی است. تمام مکاتب و نظام‌ها اگر آسیب جدی دیده‌اند از منافقان سالوسی بوده است و گرنه در برابر دشمن همگان بیدارند و مهیا.

«سالوس سوزی» در ادب فارسی از همان آغاز شعر و ادب شروع می‌شود. پدر شعر فارسی می‌گوید:

روی به محراب نمودن چه سود دل به بخار او بتان طراز
ایزد ما وسوسه‌ی عاشقی از تو پذیرد و نپذیر نماز
(رودکی، دیوان، ص ۲۲)

از آنجا که برخی روحانی‌نمایان وابسته و عملی ستمشاهی بوده‌اند ناگزیر به ابزاری برای قداست بخشیدن به دستگاه ظلم تبدیل شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. فتوهای ناصواب و سفارشی از نوع فتاوی شریح قاضی، خطبه‌های جانبدارانه در پشتیبانی و تثبیت نظام‌های بیدادگر، زهد زاهدان جاه‌طلب و صوفیان بی‌صفا، دست‌مایه‌ی شاعران و آزادگان برای سالوس سوزی گردید. جنگ پنهانی شریعتی‌ها و طریقتی‌ها نیز به این مسأله دامن می‌زند. اوج این افشاگری‌ها را در شعر عارفان حقیقی چون سنایی، عطار، مولانا و حافظ یعنی در شعر رندانه و قلندرانه می‌توان دید.

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت
صوفی نهاد دام و سر حقه‌باز کرد بنیاد مکر با ملک حقه‌باز کرد
(حافظ، دیوان)

حکیم نزاری نیز از این قاعده‌ی قلندرانه مستثنی نیست. نزاری تمایل زیادی به رندی و قلاشی دارد بنابراین در سالوس سوزی هیزم تمام می‌گذارد.

فقها بیهده گویند و مشایخ فحاش همه ادرار ربایند و همه وقف تراش
من اگر چند نیم زاهد و هستم قلاش هستم آزاد و نیم بنده‌ی اسباب معاش
(دیوان، ص ۲-۱۲۷۱)



دروغین خداخوانان، فقیهان و مفتی‌نمایان، زاهد و صوفی‌نما، خطیب و واعظ نمایان و سرانجام محتسب که مأمور اجرای شرع و نهی از منکر است، هنگامی که آلوده به جیره‌خواری و نان حکومت‌های ظالم می‌شوند در پیشگاه مردم آزاده و آگاه چه آبرویی می‌توانند داشته باشند؟ مفهوم ضرب‌المثل: خَسِرَ الدُّنْيَا و الآخره در شأن همین افراد مصداق پیدا می‌کند. حکیم نزاری در قصیده‌ای که ما را به یاد سنایی غزنوی می‌اندازد، بدترین چهره را از عالم‌نمایان دینی به نمایش می‌گذارد که:

جهان خراب شد از عالمان وقف تراش	برو نزاری و جز در لباس جهل مباش
خرد به وعظ منافق چه التفات کند	طیب عقل به بیهوش کی دهد خشخاش
فساد و مکر اهل صلاح تا حدی است	که آفرین و ثنا واجب است بر او باش
زدرس فقه چه آموختند جز سالوس	ز علم فضل چه اندوختند جز پر خاش
دریغ اگر نه زغوغای عام ترسیدی	فقیه بر سر منبر شراب خوردی فاش
فقیه را به ضیافت اشارتی فرمای	که گر به شامش خوانی بیاید از پی چاش

(دیوان، ص ۸۳)

قابل درک است که چرا عالمان حقیقی نان حکومت‌ها را نمی‌خوردند. هریک برای خود شغلی داشتند و از راه کشاورزی و کسب و کار زندگی می‌گذراندند. از رفتن به دربارها و میهمانی دولتیان پرهیز می‌کردند. پیرو مرشد آنان مولی علی (ع) بود که با کاشت نخل و تولید خرما امرار معاش می‌کرد. شمع بیت‌المال را برای خود نمی‌افروخت. به عقیل برادر نابینای خود چیزی افزون بر آنچه مقرر می‌بود «رانت» نمی‌داد. حکیم نزاری اجرای خوری از راه تحصیل و تدریس را هم نمی‌پسندد. آش بازار دین چنان شور شده است که از زهد و تقوی پرهیز دارد:

به زهد و تقوی هرگز نبوده‌ام مشهور	به درس و مدرسه هرگز نخورده‌ام اجری
-----------------------------------	------------------------------------

(دیوان، ص ۱۰۳)

زاهد را به سبب بنگ‌خوری مورد سرزنش قرار می‌دهد و او را ریاکار می‌داند چون شراب نمی‌خورد ولی بنگ را می‌خورد:

زاهد خشک مغزتر دامن	که نداند ره خطا ز صواب
می‌خورد بنگ و می‌نوشد	از سر آب می‌رود به سراب

(دیوان، ص ۵۷۴)

گاهی نزاری جامه‌ی عرفان به تن می‌کند و صوفیان اهل طامات و کرامات را مدعیان زرق و نفاق می‌خواند: سر طامات نداریم چو تقلیدپرست مذهب مدعیان زرق و نفاق است و ریاست



(دیوان، ص ۶۸۳)

ز هاد را امید ثواب و عبادت است معهود ما به دوست نیاز است وزاری است

(دیوان، ص ۶۸۳)

نزاری صوفی را به یک رنگی در طریقت دعوت می کند و از سالوس بر حذر می دارد. صوفی را پاک و مصفا،

می خواند نه پشمینه پوش، می گوید اگر تصوّف به پشمینه پوشی باشد همه صوفی هستند:

نزاری بت پرست ار بت شکن باش دورنگی در طریقت نیست لایق
گر آن سالوسیان اهل صلاح اند عفا الله زمره ی رندان فاسق

(دیوان، ص ۱۳۵۹)

تا مصفاً نشود مرد نباشد صوفی گر به صوف است صفا کیست که او صوفی نیست

(دیوان، ص ۱۳۱۵)

۳- «خرده گیری بر نظام هستی» اَلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ... (سوره سجده، آیه ۷)

اعتراض بر کارگاه و نظام هستی و نسبت دادن نقص به آن را از دو دیدگاه اجتماعی و فلسفی می توان

بررسی کرد.

الف) از دیدگاه جامعه شناختی، مردم به ستوه آمده از نظام های فاسد حکومتی دهان به اعتراض به خدا و آسمان و روزگار می گشایند. از کاستی ها و عیب ها و بی عدالتی ها شکوه سر می دهند. کوته اندیشی خواهد بود که اگر زندگی و کارها بر وفق مراد نباشد بدون پی بردن و دانستن علّت و اسباب ان انسان شکایت آغاز کند در حالی که باید سببها را دریافت و در رفع اسباب ناکامی ها کوشید. نبود بردباری، عدم اعتماد به خویشتن و سُستی ایمان و از همه بدتر نبودن آگاهی درست، بر این مسأله دامن می زند. در ادب فارسی این گونه شکایت و اعتراضها از آغاز ادامه داشته و دارد. منوچهری به طور مستقیم جهان را مورد خطاب قرار می دهد و آن را فریب کار بی ثبات، بی عدالت و سراسر زیان می خواند:

جهانا چه بر مهر و بدخو جهانی چو آشفته بازار بازارگانی
به هر کار کردم تو را آزمایش سراسر فریبی سراسر زیانی

(منوچهری، دیوان، ص ۱۱۶)

حکیم نزاری نسبت به دیگر سراینندگان ادب فارسی کمتر امور را به چرخ و فلک حواله می دهد. دلیل آن هم رفاه نسبی اوست و او هم حکیم است مانند ناصر خسرو قبادیانی وابستگی امور به آسمان را نمی پذیرد؛ فقط غم دل خود را به هنگام ناکامی ها گهگاه به گردش چرخ نسبت می دهد:

جزبه خلاف اهل دل سیر نمی کند فلک قاعده نیست راستی این فلک خمیده را



(دیوان، ص ۵۴۳)

آسمان ما را در اقصای زمین
در زمین خود راستی ننهاده‌اند
یک زمان خوش دل نمی‌دارد روا
آفرینش را برین دارم گوا
(دیوان، ص ۵۵۶)

ارزش شعر حکیم در این بخش حالات مردمی و اجتماعی او در برابر آسیب‌های طبیعی و اجتماعی است. او با آنکه خود دارای رفاه نسبی و به قول سعدی از بی‌مرادی رُخش زرد نیست (سعدی، بوستان، ص ۵۸). اما غم گرسنگان روی زرد او را به شکوه و اعتراض وامی‌دارد. در خراسان جنوبی به ویژه در بیرجند و قهستان ملخ یورش می‌آورد. مزارع را نابود می‌کند، «نه در باغ سبزی و نه در راغ شخ» می‌گذارد. سرهنگان حکومت و انبارداران بی‌انصاف از فرصت سود می‌جویند و گندم و ارزاق را به چند برابر می‌فروشند. مستمندان از پای در می‌آیند حکیم فغان برمی‌دارد و اعتراض می‌کند:

کی شود باز به نرخ گل اشنان گندم
نان و ایمان نه در افواه خلاق باشد
ملخی خُرد برآمد ز خُراسان و بخورد
ظالمان از جهت عبرت ایام چنین
مشکل این است که الاّ به زروزیور و سیم
نگذارند که یک دانه به محتاج رسد
باری ار جان نزاری به لب آمد صد بار
که ببرد آب رخ از گوهر عمان گندم
می‌فروشند نیابند به ایمان گندم
بی‌مه‌بابا همه ملک قهستان گندم
گرچه دارند در انبار فراوان گندم
به فقیران نفروشند عوانان گندم
گر ببارد ز هوا ابر چو باران گندم
رایگان نیز نخواهد زلثیمان گندم
(دیوان، ص ۲-۱۳۱)

ب) شاخه‌ی دیگر اعتراض به نظام هستی مربوط به دیدگاه فلسفی و عرفانی است. شاعر به دلیل آشنایی با فلسفه جهان‌بینی خود را نسبت به نظام هستی و نقص آن بیان می‌کند و اعتراض می‌نماید که به قول اهل شریعت سخنش بوی کفر می‌دهد. برخی مانند خیّام صریح‌تر و بعضی چون عطار و حافظ رندانه‌تر یعنی از قول دیگران دیدگاه خود را مطرح می‌سازند مانند:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
ور نیک نیامد این صور، عیب کراست

(خیّام، ترانه‌ها، ص ۷۱)

پیرما گفت خطا بر قلم صنّع نرفت
حافظ، دیوان، ص ۲۰۲
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد



در دیوان نزاری سخنی روشن که دلالت بر نقص جهان هستی داشته باشد نیافتیم.

۴- «بیدارگری»: سرایندگان متعهد در کنار بیان منویات خود از فرهنگ‌سازی در جامعه هم غفلت نمی‌کنند. شعر نمی‌تواند فقط در چارچوب احساسات غنایی شاعر متوقف بماند. شاعر آینه فرهنگ و اجتماع خود است باید خوبی‌ها و بدی‌های جامعه را هم بازتاب دهد. به ناهمواری‌های اجتماعی و دردهای مردم هم بپردازد. گاه به قلم اعتراض و گاه به زبان ارشاد و آگاهی بخشی به جراحی، دمل‌های فرهنگی برخیزد، دمل‌هایی همچون خرافه‌گرایی، خوابزدگی، خشونت‌طلبی و ...

حکیم نزاری نیز از این رسالت غفلت نکرده است. از ناآگاهی و دیوانگی مردم روزگار خود سخنان و شکایت‌ها دارد. گاه عصبانی می‌شود و تا مرز ناسزاگویی پیش می‌رود و آنان را ابلیس و دیو و عفریت می‌نامد.

آخر دور ظلم و بیدادست	که جهان در تزلزل افتادست
گر جهان شد خراب با کی نیست	چون وطن گاه جغدآباد است
نیست یک آدمی به ده قصبه	که نمی‌آید آدمی با دست
همه ابلیس و دیو و عفریت‌اند	ز آدمی خود کسی نشان دادست؟
تکیه از جهل می‌کند نادان	بر جهانی که سُست بنیاد است

(دیوان، ص ۷۴۹)

در چند بیت بالا گوشه‌ی چشمی هم به دیوژن حکیم و مولانا جلال‌الدین دارد که گفته بود:

دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر	کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند: «یافت می‌نشود جُسته‌ایم ما»	گفت: «آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست»

(مولانا، کلیات شمس، جزء اول، ص ۲۵۵)

نزاری از جهل مردم رنج می‌برد او می‌داند که کوتاه‌اندیشی و نادانی، جامعه را به تباهی می‌کشاند، خاصه جایی که طالع‌بینی و نسبت دادن امور جهان به ستارگان علم به شمار آید؛ لذا در چکامه‌ای بر عوام می‌تازد و این خرافات را تُرّهات احمقان می‌نامد.

اخترطالع چه می‌گیری که فرداحال را	حیرت آرد دفع و منع و حسرت آرد سحر و مال
تُرّهات احمقان مسموع کی دارد خرد	مرد دانا کی شود ز افسون نادان در جوال

(دیوان، ص ۵-۸۴)

در جایی دیگر مانند سلف راستین خود حکیم ناصر خسرو که گفت:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را	برون کن ز سر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را	نکوهش نشاید ز دانش بری را



(دیوان، ص ۱۴۲)

او نیز اعتراض می‌کند و نمی‌پذیرد قَلت آب و غله به تقویم و نجوم وابسته باشد و می‌سراید:
گنه از آسمان نهند عوام قَلت آب و غله‌ی نایاب
نه به تقویم دان و نه به نجوم نه به زیح است و نه بر استرلاب
(دیوان، ص ۱۳۸)

در دیوان حکیم نزاری نمونه‌های بسیاری از دردمندی‌های شاعرانه نسبت به نادانی عوام وجود دارد اما چون این مقاله درازدامن گردید ناگزیریم به مُشت از خروار بسنده کنیم.
نتیجه: کوتاه سخن آن که حکیم نزاری قهستانی همان‌گونه که لقب حکیم به او داده‌اند از حکمت عملی (اخلاق) و امر به معروف و نهی از منکر چه در برابر بیدادگران حکومتی و چه در برابر سالوسیان دین‌فروش و چه در برابر عوامل کوتاه نیامده است. حق‌طلبی او را در ردیف شاعران مبارز و مردمی قرار داده است.

فهرست منابع

۱- قرآن کریم

۲- بهار ملک‌الشعرا محمدتقی، سبک‌شناسی، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵، چ چهارم، تهران

۳- جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات نگاه، سال ۱۳۷۱، چ اول، تهران

۴- حافظ شمس‌الدین محمد شیرازی، دیوان، به کوشش دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹، چ اول، تهران

۵- حقیقت حسین‌شاه، خزینه‌الامثال، به کوشش احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸، چ دوم، تهران

۶- خاقانی افضل‌الدین بدیل، دیوان، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، انتشارات زوار، ۲۵۳۷، چ دوم، تهران

۷- خیام عمرنیشابوری، ترانه‌ها، به کوشش صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۲، چ چهارم، تهران.

۸- رودکی ابوعبداله جعفری بن محمد سمرقندی، دیوان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۴۵، چ سوم، تهران

۹- سعدی شیخ‌مصلح‌الدین شیرازی، بوستان، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۹، چ دهم، تهران.



- ۱۰- سعدی شیخ مصلح‌الدین شیرازی، گلستان، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، تهران.
- ۱۱- سنایی ابوالمجد مجدود بن آدم غزنوی، دیوان، به کوشش مدرس رضوی، انتشارات سنایی، بی‌تا، بی‌جا
- ۱۲- سیف فرغانی ابوالمحمد محمد، دیوان، به تصحیح دکتر ذبیح‌اله صفا، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۴، چ دوم، تهران
- ۱۳- عطار، فریدالدین نیشابوری، منطق‌الطیر، به کوشش دکتر محمدجواد مشکور، کتاب‌فروشی تهران، بی‌تا.
- ۱۴- فردوسی ابوالقاسم، شاهنامه، دفتر ۱، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۸، چ اول، تهران
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، دفتر ۸، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶، چ اول، تهران.
- ۱۶- منوچهری، ابوالنجم احمد بن قوس دامغانی، دیوان، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، ۱۳۵۶، چ چهارم، تهران
- ۱۷- ناصر خسرو ابومعین قبادیانی، دیوان، به کوشش دکتر مهدی محقق + مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵؛ چ دوم، تهران.
- ۱۸- ناصر خسرو ابومعین، سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، ۲۵۳۶، تهران.
- ۱۹- نزاری سعدالدین قهستانی، دیوان، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، انتشارات علمی، ۱۳۷۱، چ اول، تهران.
- ۲۰- نظامی الیاس گنجوی، مخزن‌الاسرار، به کوشش دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، تهران.
- ۲۱- وراوینی سعدالدین، مرزبان‌نامه، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۳، چ اول، تهران.